

یتبث فیہ فی ضمن التعلیم الی العبد القول و کذا فی شرح الوقایہ
جواب چهارم * اشیای وقف و جائداد آن اکثر آنها مشاع
 قابل التقسیم است و غیر سنین آنها را افراز و جدا نموده و لغت
 نمود پس البته این وقف صحیح نخواهد شد * لما فی الدر المختار
 ولا یقر الی قوله ویفرز فلا یجوز — و زوقف مشاع بقدر القول
 و کذا فی اکثر جواب پنجم * و از جمله اشخاص
 وقف است که آخر وقف را بچنین تقریبی سه گرداند که گاهی آن
 قریب منقطع نگردد و درین وقف سابع و محامل آزاد غیر قریب
 سه مناد در مشاہیر مردمان و فرزند شادای اطفال و غیر ذلک
 خوراکی و مشاہیر اطفال که آینه متولد خواهند شد گردانده است
 و این امورا از جمله قریبات نیست * لما فی الدر المختار و یجعل
 آخره لجهة قریبه لا تنقطع و فی الفتاوی العالمگیریه و منها ان
 یجعل الاجرة لجهة لا تنقطع ابتداء القول * جواب ششم *
 مظاهر است که این وقف بر اطفال و لواحق خود کرده است و وقفی
 که بر اولاد خود یا شخصی بعین الذات نموده شود صحیح بود * لما فی
رد المحتار لو قال موقوفه علی فقراء قرابتی او ولدی لا یصح
 لانهم ینقرون فلا یتابد الوقف و بنون القابیل لا یصح الا ان
 یجعل آخره لفقراء فرق ابو یوسف بین قوله موقوفه و بین

وفي العالم كبرية رجل قال ارضي صدقة موقوفة على ولدي ورجلي
 بالوقوف صحیح يدخل فيه الذكور والاناث من ولد ولد وولد
 وولد ومن قريبه ولادته ومن بعدت بها ويستوي فيه ولد البنون
 والبنات وفي اللد والمختار والنمل اسم للولد وولد الابن
 ولو انشي وفي الحماد به ولو قال على اولادي واولادهم كان
 ذلك لكلهم يدخل فيه ولد الابن وولد البنات والصحيح
 ما قال هلال ربه ان اسم ولد الولد كما يقنول اولاد البنين
 يشاد اولاد البنات والله اعلم * چه حكم است *

در اینکه زید از مهر گاو جفت با اسب برای دینی مسین عاریت
 گرفته بکن خود آورد و در بر خلافت مرضی مهر بچراگاد در گذار شد
 پس نقصان گردید با شیر درین زمان لازم خواهد شد یا زید
 از مهر جفتی گاو عاریت خواست و برای مردن جفت خدیس
 اجازتش داد او بر خلافت آن جفت نفیس برد و با کاک گردید
 تاوان آن بر مهر لازم خواهد شد یا نه * الجواب *

در صورت اول ضمان بر وی لازم خواهد آمد لمانی العالم کبریه
 استعاره دایه و استعمالها الی الظهور ثم ترکها فی الجملة فاکلها
 الذئب ضمن و ایضا فیها لو استعار بقوا و استعماله ثم ترکه
 فی المصوح للترعی فصاع ان علم ان صاحبه یرضه بصکون البقر
 فی المصوح وحده لا یضمن وان لم یعلم بذلك ضمن و در صورت

بنايته ثلثونان لازم خواهد شد * لمانهها ايضا استعار حمانا فقال
 في حمانان في الاصطبل خذ احدهما اني هما شئت من صب باخذهما
 لا يصمن لوليك و لوقال خذ احدهما من صب بهما جميعا يضمن
 و كذا في خزائن المفتيين و القديمة و غيرهما و الله اعلم لعالم *
 * چه ميگويد ما بعد رحمتكم الله تعالى *

در صورتیکه زید در حالت صحت و ثبات عقل از میان اراضی
 مهور که خود رقم سه اتی در تحت مصالح سجدی معین وقف
 نمود قبل افران آن نقد را از ما بقی فوت نمود پس اراضی موقوفه
 که مشاع است وقف آن صحیح و جائز خواهد شد یازده * الجواب *
 وقف آن نقد بدون تقسیم و تعیین آن درست است * في العالم کثیره
 و المتأخرون اذقوا بقول ابي يوسف ان وقف المشاع المحتمل
 للمعصية يجوز وهو المختار و في الاشياء و الفتن و في
 قول ابي يوسف فيما يتعلق بالوقف و القضاء و في بصره الراث
 بهن هـ الفبارة و في النقاية و صح منه لا وقف المشاع و في
 شرحه جامع الرموز و مشائخ بلخ اخذ و ابقول ابي يوسف
 و لا بد اذقی المختارون کما فی الخزانة و هو المختار عند
 المصنف و في قاضیخان وقف احدهما نصیبه مشاما جازنی قول
 ابي يوسف و به اخذ مشائخ بلخ و فيه رفع الامر الى
 القاضی و قضی بجسرا و اوقف جازلان قضاء القاضی فی

الحجته — من رفع الخلاء والله اعلم * لبعض العلماء *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

آنکه ازینکه زید از عمر بانصد و دویزد بر مضاربت مابین شرط گرفت که
نفع و نقصان بالمناصفه بود و بعد هر دو ماه هر مذکور حساب بنهائند
پس بر خلاف شرط زید تا شش ماه حساب نشهائید بعد از آن
گفت که جمله زده شما تلفت شد، فقط پنجاه و دویزد باقی مانده پس
نقصان بنامه بر ذمه عمر باستد من از کجاست و آن دهم پس حسب
شرع نقصان بر ذمه هر دو بالمناصفه خواهد شد یا بر ذمه زید فقط

بیفـ و اتوجروا * الاجواب * ضمان تمام مال

با تک بر ذمه زید واجب خواهد شد در عمر ایچ لازم نمی آید زیرا که
این عقد مضاربت است و برای بطمان و انقحاخ آن درین صورت
دو حصبت یافته میشود یکی گذشتن مدت معینه که دو ماه است بحسب آنکه
مضاربت بعد انقضای مدت مقرر باطل میشود عام ازینکه مضاربت
یعنی حامل در راس المال تصرف کرده باشد یا نه * لما فی الاشباه
المضاربه تقبل التقیید بالوقت فیبطل بمضیه تصرف اولی
الهدایة وان وقت للمضاربه وقتاً بعینه یتقیل به حتی یبطل
العقل بمضیه کذا فی الکافی * چون عقد مضاربت بعد مرد مدت
مقرر باطل گشت پس مضاربت مابین اجنبی گوید از راه ایچ
تصرف در راس المال نمیرسد و هم در حکم امین مالی نماند پس

اینوقت اگر ثابت گردد ضمان کل مال مالک بر ذمه اش واجب خواهد شد . دوم مخالفت زیرا که درینصورت نیز اتیاع و زعامت شرط که بر او واجب بودند نمود بلکه مخالفت آن کرد و از شرط ابقای مضاربت آنست که مضارب بپیروی نیشر ابط نالعه مالک بکند و الاستیعای خواهد شد و بعد هلاک بر وی ضمان واجب گردد . لما فی الهمدینه الاصل ان رب المال یتمی شرط علی المضارب شرطاً فی المضارب ان افکان شرطاً لرب المال فانه فائده فانه یصح و یجوز علی المضارب مواعاته و الوفاء به اذ المریف به صار مخالفاً و عاملاً بغير امر و فی المعنی علی الکنس و بالخلاف ای بمخالفة المضارب لهما شرط رب المال فما صب لانه اذا خالف و قد تعدی فی مال غیره فصان فاصحابهم و فی البدل و المختار ایضاً و غصب ان خالف و لمن احاز رب المال بعد لصهر و ربه فاصحابا بمخالفة و فی العالمه سنویة اذا خالف هو غاصب و ان اذن بعد * هرگاه مضارب یعنی زید بجهت مخالفت مالک در حکم غاصب مکر وید پس بر وی ضمان مشایع ضمان غصب واجب خواهد شد یعنی اگر عین منصوص موجود بود آن واجب خواهد شد و تلف شده باشد قیمت لازم لها فی التمسکانی و حکمیه ای الغصب الاثر ای استحقاقی اما لمن علم ان الماخوذ مالاً فهو و رد العین قباضة

والغرم ای ضمان العین للمالك مالکته بفعله ادر بفعل مورث
 اوبانة سمادية * بس خوب واضح شد که همگی با نصه رویه بر
ذمه زید لازم خواهد شد زیرا عمر و الله اعلم بالصواب محل بار *

* حجة مفهوماً یبند رحمکم الله تعالی *

نقد اینکه لا از بی دست بیگه زمین که در آن لید و عریضه یک
بودند اتفاقاً رید مقروض گردید و از آن با نزه بیگه بفرود شد بخیر
بازت عمر بس درین صورت فروختن زید پنج بیگه که انوائی
شده یک خود است و عا در دست است یانه * بینوا تو هر دو *
* الجواب * زید را این امر نمی رسد لما فی السراجیه
در ازار ارض بین رجلین باع احدهما کله غازی نصیبه
وفی العالمگیریه ولا یجوز لاحد مما ان یتصرف فی نصیب الآخر
الا باسره و کلا واحد منهما کالاحتبی فی نصیب صاحبه وفی العصول
العیادیة القرصکة اذا کانما غیر معتد - سرقه بالدين والغریز
انصب الدين علی واحد من الورثة یبیع الجاهل نصیبه ویقتصدی
ما یخصه و لیس له ولا یة بیع نصیب غیره لیتهن الدین لان
ذلك ملک الوارث الاخر * وهرگاه فروختن نا جائز شد خواه
هین زمین با قیمت آن حاله عمر نماید یا بهر طوریکه تواند شریک
خود و اراضی نماید * والله اعلم بالصواب محل بار *

* صادقة العلماء ماقر لکم راج *

اندرینکه دید نزد عمر یا بوقت گادود و دیگر زمین رهن داشته
 صد روپیه باین شبهه قرض برد که تا وقتیکه زمین شما داد انکنم انتفاع
 ازینها بکنید یعنی خراج زمین حالانده روپیه است گرفته باشید
 و از بخت گادو قبرانی کرده باشید پس اینچنین عقد رهن
 و انتفاع از آن مرتهن را جائز است یا حرام * الجواب *
 عقد رهن مذکور جائز و انتفاع یعنی خراج زمین و قبرانی حرام و اگر
 بخوشنودی رهن بود مکروه تحریمی * لما فی الدار المختار من نقل
من التهن یبانه یحکرة للمرتهن ان ینتفع بالرهن و ان اذن
له الراهن قال المصنف و علیه یعمل ما عن محمد بن اسلم و
من انه لا یعمل للمرتهن ذلك و ان بالاذن لانه ربوا قلت
و تعلیله یفهد انها تهریبه و ایضا فی الاشباه و الجواهر اباخ
الراهن للمرتهن اسل الثمار و سکنی الدار و لکن الشاة
الرهونه فاکلها المرهون و له منعه ثم افاد فی الاشباه انه یحکرة
للمرتهن الا انتفاء بذلك و فی جامع الرموز ایضا انه یحرم
الا انتفاء من الرهن بلا اذن له اما بالاذن فیحکرة حکما
فی المضمرات و غیره و الله اعلم *
 * ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه زمین خود را یا دختر خود را چند زیورات از سیم
 و زر پوشانید و لفظ هر در تملیک است هیچ بر زبان نیاورد و تملیک زمین

مراد شایسته استحقاق نشیده باشد پس اندر بنوع ملکیت در آن
 یاد خسر مذکور در زیورات مزبور است خوب است بدان
 بینوا نوجردا * الجواب * بدون تحقیق تمیز یک ریبه
 زیورات مذکور را با و شان ملکیت اوستان در آن ثابت
 نخواهد شد و بجز و بوشایدن تمایز مستوفی نمی شود زیرا چه بوشایدن
 احتمال به دعاریت هر دو پیدا رود و عاریت ادنی اسب از به
 است و وقت عدم ترجیح یکی از هر دو محمول بر عاریت که ادنی
 است خواهد شد زیرا چه در آن مالک منصرف نشود بکفایت هر دو *
لما فی العناية فی باب العاریة فی شرح قول الهدایة و تصحیح ای
العاریة بقوله منحتک هذا الثوب و حملتک علی هذه الالدایة
البیح و یحتمل ان یکون المعنیان حقیقیهما لهما و انما یترویح احدهما
لان ادنی الامرین فیحتمل علی التیقن به و لما ذمهم من العناية
لان اقل ضرراً علی المعطی لانه یوجب رد المثل و ما هو
اقل ضرراً فهو الثابت یمتاز فی العالمه و ریه و لو قال منحتک
هذا الطعام اذ هذه الدار امر و کل ما لا یمکن الانتفاع به مع
بقاء عینہ یمکن عینة فان اضافها الی ما یمکن الانتفاع به مع
قیام عینہ حملناها علی العاریة لانها الادنی * و زیور از انچه
 است که با وجود قیام عین انتفاع و استعمال ان تمکن است

بص حمل نموده خواهد شد بر عاریت را الله اعلم *

* چه میفرماید علماء دین رحمکم الله تعالی *

آن را اینکه تجارت فاوس عوض روپیه است. طریق درین

ویار مردج است اول شخصی یک روپیه بدیگری دهد تا عوض

آن هفتد آن یاست آن فاوس بعد یکماه بگیرد اگر نوبت ماه

دیگر افتد یک آن یا چهار آن بر آن افزاید یعنی بعد دو ماه بعد آن یاست

و چهار آن بگیرد هم چنین بعد یکماه یک آن یا چهار چهار آن

افزایش کند دوم شخصی یک روپیه بدیگری دهد با عوض آن

هفتد آن بگیرد باید بطور که هر روز یک آن بدیگری دهد تا هفتد هم

هفتد آن تمام گردد و یا بحساب دیگر هر روز قدری قدری فاوس

بگیرد و تا هر دو معین مجموع آن فاوس معین تمام در کمال استیفا

شود و اگر مطابق شد مقرر ادای نکند و تاخیری در این رویدد

بص چیزی زائد بر مقدار مجموع افزایش نماید سوم

شخصی یک روپیه بدیگری دهد تا عوض آن یاست آن همیشه

معین مثلاً بعد یکماه یا دو ماه یاست آن بگیرد و اگر همیشه

ادای اتفاق شود پس همانقدر بگیرد و زیاد بر آن چیزی نگیرد

بص هر یک از عقد های مذکوره بیع سلم است یا نه و شریعا

بنا بر است یا نه بینوا و حردا * الجواب * اجوبه بصورت

مذکوره موثوق بر تقریر است عقد بیع سلم و شریاط آن است بد آنکه

عقد سلم عبارت است از دادن ثمن نقد به عوض چیزی موعود *
 لما فی الکفایه موخذ ما حل با حل الی قوله تعجیه سل احد
 البدایین و تا حیل الاخر * و بیع سلم در قانس جائز است
 لما فی الهدایه و غیرها و يجوز السلم فی القانس عددا *
 و برای صحت عقد سلم هفت شرط است در نقد بیع و شرائط
 مذکور در صحت عقد سلم در قانس شکلی نیست شرعا اول
 آنکه مقدر در اس المال یعنی ثمن معاوم باشد مثلا بگوید بیکر و بید یا
 پنجم و بید دوم آنکه ثمن مقرر یعنی رو بید در مجلس عقد بیع
 بدهد و اگر در مجلس نهد عقد سلم باطل خواهد شد سوم آنکه
 مقدر در بیع معاوم باشد مثلا بگوید است آن قانس چهارم
 آنکه صفت بیع معاوم باشد اگر بیع مختلف الاقسام باشد
 مثلا بگوید که انبند قانس از فلان جنس باشد اگر قانس مختلف
 الیه باشد و در رواج برابر و اگر یکی از وج باشد پس همان
 اروج لازم خواهد شد پنجم آنکه تاریخ ادای آن بیع مقرر کند مثلا
 بگوید که تاریخ یکم شهر صفر سال که قانس مذکور داد انموده
 خواهد شد ششم آنکه مقام ادای قانس بیان کند اگر در ادای آن
 مشقت و بار برداری لازم تید مثلا اگر قانس بسیار باشد که
 حاجت بزدوری افتد پس بگوید که در فلان بازار خواهد داد
 و در هر جای عقد ادا خواهد نمود هفتم آنکه قانس مذکور در وقت

عقد تا وقت ادای آن در بازار یا بافته شود یعنی بی رواج بمرود
 لما فی الکف و شرطه بیان الجنس و النوع و الصفة و القدر و الاجل
 و اقله شهـ بر قدر رأس المال فی الکفـ و الموزون
 و المعدود و مکان الايفاء فیما له حمل من الاشياء و ما لا حمل له
 فی وجه حیث شاء و قبض رأس المال قبل الافتراق •
 پسترا نیتند، هم شرط است که اگر بائع قاض را نارد و ز میباید ادا
 کند تا ادا کردن نتواند پس چیزی را از مقدار مقرر که وقت
 عقد قرار یافته است بگیرد زیرا که قدر زائد مقدار مقرر بهوض
 زیادت مدت است و چیزی بهوض مدت گرفتن حرام است
 كما فی الهدایة فی باب الصلح فی الدین و ذلك اعمیاض عن
 الاجل و هو حرام و فی الکفـ بایة و هذا لان الاجل صفة
 كالجودة و الاعتیاض عن الجودة لا يجوز و هذا عن الاجل القول
 پس برینستند بر مشتری را اختیار است خواه رویه بر قدر
 داده است و افس بگیرد یا انتظار کند و قید بائع بهد پس
 بهانقدر قاض که وقت عقد مقرر شده است بگیرد و غلامه آنکه
 بهوض رویه چیزی دیگر گرفتن یا بهوض قاض چیزی دیگر خریدن
 یا چیزی زائد از جنس رأس المال یا از جنس مسلم فیه گرفتن
 درست نیست • لما فی الهدایة و لا يجوز التصرف فی رأس
 المال و المصارف فیه قبل القبض اما لارل فله سافیه من

تفویض القبض المستحق بالعقد و اما الثاني فلان المعلم فيه
صبيح والتصرف في المبيع قبل القبض لا يجوز فان تعلق بالا للمعلم
لم يمكن ان يشتري المسلم اليه براس المال شيئا حتى ~~يقبضه~~
كلمة لقوله عم لا تأخذ الا مسلمك او راس مالك اي عقل
الفصح * و نیز شرط است که عند مسلم را حیلہ برای سود خواری
سازد سنا مردمان سود خواری بکرو و بیه بوجهه یکماه بدین پس
یکرو و سه چهار آن یا کم و بیش بر حسب رواج در بخ ما زار میگبرند
و عند مسلم میگوریند و میگوریا نند حرام است * که مانی الهایه و شرحها
الکفایه و لرتبا یعانضة بفضة و اخذ بها اقل و زیار مع اقلها
شي اخذ لم تبلغ قيمه باقی الفضة فمع الکراهة قوله مع الکراهة
انما مکروه لانه احتمال لسقوط الربوا ای لما حل الربا
یا محیلة فیکرهه و فی العنایة لان الکراهة انما هی للاحتیال
لسقوط ربوا الفضل و ایضا فی البهره لرائق الکراهة عند
الاطلاق منصرفة الکراهة التهوریم * و سیماد عند مسلم
کم از یکماه نباشد و زیاده بر آن هر قدر که مراعات عاقدین بر آن
گیرد درست است و همین معنی است * لمانی الدار المختار
و شرط اجل و اقله فی العلم شهر و بیه یفتی و اگر برای ادای
آن دو قسط مقرر کند نیز بائز است اما کم از یکماه نباشد * لمانی
الدار المختار و لا بأس بالمعلم فی نوع و اجل علی ان ینون

حلول بعضه فی وقت و بعضه فی وقت آخر * پس خوب ظاهر
 شد که صورت اولی جائز نیست بچند وجه اول آنکه در هر ماه
 یک یک آن یا زیاده مقرر کردن حساب ربو است و فی الحقیقه
 حیا ربو خواری است و آن حرام گناه مردوم آنکه یک آن یا زیاده
 در هر ماه افزودن عوض اجل است و آن حرام گناه مرسوم آنکه در صورت
 مرقوم وقت عقد است آنکه مثلاً سیصد و یک ماه مقرر کرده است
 نقد یا تاخیر چیزی زائد بر مقدار مقرر گرفتن حرام است و همچنین
 در صورت دوم نیز جائز نیست بجهت وجود ثلث مذکور و درین
 صورت وجه چهارم نیز هست و آن اینکه هر روز چیزی چیزی
 گرفتن در سالم حسب شرع جائز نیست و از رسومهای ربو است
 اما صورت سوم پس بر تقدیر وجود ثلث مذکور عقد سالم
 است و شرط درست آن است که در استتیم است که در صورت
 سوم مقصود حرفی صرافی باشد و این معاینه را پیش از خود حاکم
 باشد * والله تعالی اعلم و علمه احکم لمولانا علی و جیه

وقل لخصه... * چه میفرمایند روح *

ادرینگه زید دعوی وقت را رضی کند برای ذات خود یا که
 ادای شهادت برای ذات خود یا اولاد خود یا آباء خود یا برای
 الجنبی و ذات خود نماید پس درین صورتها دعوی وی مستطوع
 و شهادت وی مقبول خواهد شد یا نه اگر زید نداند که برای اثبات

وقفت آن بحضور عاظم وقت سندی مرین بمو انبیر حکام حاجت
 و در پیش کرده طالب قضا بوقفت ۲ راضی مذکوره نماید عاظم
 وقت را بمحرم ما حفظ آن قضا بر وقفت آن میرسد بانه

* الجواب * دعوی وی غیر مسموع و گواهی غیر مقبول

خواهد شد و عاظم وقت را انبیر سید که بمحرم ما حفظ سند بر وقفت

راضی مذکوره عاظم نماید * لما فی الرسائل الزینیه و الفصول

العمادیة قال فی الخلاصة رجل ادعى ان هذه الارض وقف

عليه لا تسمع وانما تسمع الدعوى من المقول وفي الفتاوى

قال تصح والفتوى على الاول الى قوله وفي جامع المنصور ليس

لا تسمع الدعوى من الموقوف عليه وايضا فيها قال في الظهيرية

من كتاب الوقف اذا شهد بالوقف على نفسه او على احد

من اولاده او اولاد اولاده وان سفلوا او ابائه وان علوا

لا تقبل شهادته وكذا اذا شهد بوقف على نفسه وعلى احدى

لا تقبل في حقه ولا في حق الا حنبى وايضا فيها ان المكتوب

لا يجوز العمل به وايضا في العالم كبرى رجل في ضيعة ادعى انها

وقف وجاء بصك فيه خطوط عدول وقضاة قد انقرضوا وقلب

من القاضى القضاء ليس المقاضى ان يتضسى بذلك الصك

كذا في الخلاصة وكذلك لو كان لوح مضر وب على باب

دار ينطق بالوقف لا يتضسى بها والله اعلم من الاصح وخير *

• ما قرآنکم رحمکم الله تعالی •

اندازینگه زید چند ورشه و اموال کنده اراگذاشته فوت نمود بعد
همدیگی از ورشه وی گفت این اشیا که متروک زید موردش
من است ملک فلان و فلان شد مرا از این علقه نیست پس
این ایراد صحیح است باز * الجواب * ایرادیکه در کلام
عمر واقع است باطل است چه آن برای عین بطریق انشا است
و جمیع ایرای عین بطریق انشا باطل است اما بودن عبادت
مذکور ایراد فانی الحکم - وی والفاظ الایبراء العام الی قوله
ولا تعلق لی • و اما بودن آن برای عین پس ظاهر است که
لفظ از ان اشاره بسوی شیئی معین است که در اول کلام وی
مذکور است و اما بودن آن بطریق انشا پس از بیجهت است
که لفظ مرا از ان علقه نیست اگر چه احتمال انشاء اخبار هر دو دارد
لیکن درین مقام اول مرتعین است چرا که ملکیت عمر بطریق شرکت
در ترکه زید ثابت است پس بعد ثبوت ملکیت از قول مزبور
البته انشا است نه اخبار و آن باطل • فی الیه - و الراضی فان کان
الایبراء عن الاعیان علی وجه الانشاء فاما انیکون عن العین
اد عن الدعوی بها فان کان عن العین فهو باطل و فی الحمادیه
و اذا کان للمیت دیون الی قوله ولو کانت عهدا لا یصح
و فی العنایة الایبراء عن العین باطل و فی الدر المنثور

والا برآء عن الايمان باطل معناه بطل لا برآء عن دعوى
 الايمان ولم يصر ملحقا للامد من عليه وان الرظن حله اخذها
 والله اعلم * * لا تا مهن وجهه *

* چه میفرمایند روح * در صورتیکه بدو نترسنا یا انچه
 و در آنچه چیزی از آن روی شائبه بدو مذکور تا یک کرده باشد
 پس ملکیت و قدر در زیور مزور ثابت مآید شد یا نه بینوا نوجود را
 * الجواب * بدون تحقیق تا یک ملکیتش در آن ثابت
 شده فی نیست زیرا چه بوشایدن احتمال بهید دعایت هر دو دارد
 دعایت ادنی از بهر است و وقت عدم ترجیح یکی را از هر دو محمول
 بر دعایت که ادنی است نخواهد شد * لما فی الکفاية ونصیح ای
 العارفة بقوله منهدتك هذا الثوب و حياقتک علی هذه الدابة الخ
 و بهندمل انیسکون المانیان حقیقیما لهما را انما یترجع احد هما
 لانه ادنی الا امرین فیهدیل علی التیقن به ولما یفهم من العناية
 لانه اذلی ضرر اعلی الحفظ لانه جو حصر دالمثل و ما هو اقل
 ضرر افهوا الثابت یقینا ر فی آراء لایمیریه و لو قال منهدتك هذا
 الطعام ار هذه الدابة و کل ما لا یسکن الانتفاع به مع
 بقاء عینه یسکن عینه فان اضافها الی ما یسکن الانتفاع به
 مع قیام عینه حملها علی العارفة لانها الادنی

والله اعلم مرواوي مجهول وحيد روح *

* بچه صيفسر مايند و حقه هم الله تعالى *

اندرينکه زيديکمز و چه نو چند برادران و ترک که گذار گذاشته
 فوت نمايد بعد برادران مذکورين بعضی از اعيان مشرک و کافر
 که کم از همه آنها است از زوجه مذکوره گرفته بمراضاة صلاح عليه
 و باقی حصه خود را ترک نمايد پس ازین صلح که بر بعضی حقوق
 ایشانست دعوی باقی حصه ایشان صحیح است یا باطل و از ترک
 مذکور حق ایشان باطل خواهد شد یا نه و ابرام مذکور باطل است
 یا چه * الجواب * دعوی باقی حصه ایشان درست است

کما في السراحيه ادعي ارضا فصالحه علي البعض منها لم يبطل
 خصه و سقه في الباقي وفي شرح الوفايد لو صلح على بعض دار
 يد عهده لم يصح الي قوله لان بعض الدار لا يصلح عوضا عن الكل
 وفي الهداية لو ادعي دارا فصالح على فطعنة منها لم يصح
 الصلح لان ما قبضه ممن حقه و هو على دعواه في الباقي
 و اترك مذکور حق ايمان باطل نخواهد شد لما في الفصول
العمادي الوارث اذا قال تركت حتى لا يبطل حقه لان
المالك لا يبطل بالترك و ابرام زور باطل لما فيها ايضا قال
واحد من الورثة براءت من ثوكة اخي الى قوله ولو كانت
الثرثة عمنا لا يصح وفي الدار المختار الا براءة عن الاعيان

باجل معناه باطل الا براء عن دعوی الایمان ولم یصر ملکا
 للمسد عنی عایه و لذ الوظف — رحل له اخذ ما و الله اعلم
 مولانا محمد و حیدر رح *

* ما اولکم و حکمکم الله تعالی *

اندازینکه شخصی یکم از بنام هند و یکم به نام زید
 گذاشته فوت نمود بعد در بانب ستر و که اش تا این زمین
 دو نزاعی بر خاست پس صلح نامه بر تنه بیعت تر که تا این ایشان
 با گواهی گواهان عدول نگاشته شد و مدت سنی حال بر آن
 گذشت که هر یکی بر حصه خود در خیال کار انداختی که هر یکی از حصه
 خود قدری آنرا خرد انداخته بعد هند چند ورش گذاشته ترک حیات
 گذشت اکنون زید میگویی که من از صلح نامه سناورم تا راغلام
 این همه ستر و که پدرم اموات است بمن خواهد رسید پس در این
 صورت صلح نامه مذکور ثابت خواهد ماند و حصه هند بود
 اش خواهد رسید یا صلح نامه باطل است و زید مستحق است
 خواهد شد بیعنا نوحردا • الجواب • صلح نامه مذکور
 که گواهی گواهان مشیت و سوگند شده است ثابت خواهد
 ماند که بذریعه آن نبوت ملک حاصل شده است • کما فی الکفایه
 وجوازیه ثبت بقوله تعالی الصلح خیر من ذم بالالف واللام
 همیشه انهم کون کلی صلح خیر و ارکلی مشروع و قوله هم

حکم صلح جائز است، ما بین المخاصمین المکذبتین و انعقد الا جماع
 علی جوازها و حکمها وقوع البراءة عن دعوی المدعی
 و فی العالمک روایتی بباب صلح الورثة و لو صلح عن نصیبه
 من العروض و العقارات عن بعض الا دیان دون البعض جاز
 و اما حکمها فتبوت المملک من المصلح عنه ان کان ما یرتفع
 التملیک کالمال * چون بان ثبوت ملک مرہر یکیر استمقن گردید
 فمع آن عقد درست نباشد و در بنام مدت نماید زماند از سی
 سال گذشتہ است و بعد مرہر پانزدہ سال کہ امی دعوی
 سموع نمیشود اگر چه ارض باشد * لما فی رد المحتار فی کتاب
 القضاء قال السيد الحموي في حاشيته الاشارة اخبرني استاذي
 شيخ الاسلام الشهير بالمشقاري ان السلاطين الات يامرؤن
 قضاتهم في جميع ولاياتهم ان لا يجمعوا دعوي بعد خصي خمس
 عشرة سنة سوى الرقب والارث و هذا لما في الخزانة الى قوله
 و مقتضاه ان الارث غير متشني فلا تجمع دعواه بعد هذه المدة
 و قد نقل في المحادينة عن المنهني اني ايضا كتبت على
 موال آخر فيمن تركت دعواها الارث بعد بلوغها خمس عشرة
 سنة بلا مندران المدعوى لا تجمع الا بامر سلطاني و نقل ايضا
 مثله فتوى تركته عن المولى ابي المعود و تغريبها اذا تركت
 دعوي الارث بلا مندر من خمس عشرة سنة فهل لا تجمع

الجواب لا تصح الا اذا اعترف الخصم بالحق الى قوله وهذا
الذي رأينا عليه عمل من قبلنا فالظاهر انه ورد نهي جدي
بعدم صماع دعوى الارث والله اعلم *

• ما قولكم رحمكم الله تعالى اجهن •

اندر نيکه زيدي چند ورند و اشياءى کذا را گذاشته فوت نمايد
بس هر که یکی از ورثه او است گويد که بعد وفات زيدي که اين
اشياء است و که او بود ملک قتان و قتان شد مرا از ان طاقه نيسه
بس اين امر او است اشياء • الجواب • امر ايكه
در کلام صمد واقع باطل است چنين امر ابراي عيني بطريق انشا
است و جمیع ابراي عيني بطريق انشا باطل است اما چون
صهارت مذکور در امر • قاماني المحوي و الفاظ الا بر اء العام
الى قوله ولا تعلق بي • و اما شدن آن ابراي عيني بس
ظاهر است که لفظ ازان اشاره بشيى معين است که در اول
کلام و بي مذکور است يعنى اين اشياء اما کردن آن بطريق
انشاء پس از اين جهت که لفظ ازان طاقه نيسه است اگر چه اتمال
انشاء و اخبار هر دو دارد ليکن در بين مقام اول مرتعين اصحت چرا
که ملکيت عمر بطريق شرکت در ترک زيدي ثابت است و بس
ثبوت ملکيت قول مذکور البته انشا اصحت نه اخبار و ابراي
عيني بطريق انشا باطل است • اما فى البهير اليراثى فان كان

الابراء عن الاعيان على وجه الانشاء فاما ان يكون عن
 العين اذ عن الدعوى بها فان كان عن العين فهو باطل وفي
 المحاماة واذ كان للميستد يور الى قوله ولو كانت عينا
 لا يصح وفي العناية الابراء عن العين باطل وفي التد والمختار
 الابراء عن الاعيان باطل معناه بطل الابراء عن دعوى
 الاعيان وليرى ملكا للمدعى عليه والى الوظف وحلى له اخذها
 والله اعلم * مولانا محمد وحيد *

* چه ميتر مايند وشهه الله تعالى *

اندرينکه زيد عمر نواسه خود اوده بيگه زمين تعلقه مهاو که خود بذر يه
 هبه نامه کرده اما عمر مذکور را بر اراضى مذکوره دخيل و قابض
 نگردانيد بلکه تاده حال مدت حيات خود بر زمين مذکوره خودشان سابق
 مقدم بوده و در سر شته زمين دارنده بتدليل نام و انتقالي
 کرده و در مفصل هبه و قبوليت و دائله بنام عمر گردانيد بلکه در حال
 قبض موت خود اراضى مذکوره را ادا و زوج به رسم هبه نامه
 کرده و ادا پس هبه حائقه مذکوره به سبب عدم وجود قبض که شرط
 صحت هبه است ناجائز و غير نافذ است مانه * الجواب *

هبه حائقه مذکوره غير نافذ و ناجائز است * اماني الهل اینه الهبة بمقتل
 مشروع تصح بالا يجاب و القبول و القبل و في المراجعة رجل
 و صب لانه و دعوى عياله يشترط قبض الاين و في جامع الرموز

وتتمر الهبة بالقبض في محلها ولو كان القبض بلا اذن صريح
 وتتم بالقبض بعد لو كان باذن صريح * و القبض كمال در اسئال
 اذنيات تدبيل نام و انتقالي است و كذا يمدون بتد و قوليت
 بام موهوب له لما يستفاد من شرح الوقاية وتتم بالقبض الكامل
 اي تتمر الهبة بالقبض الكامل الممكن في الموهوب فيه فالقبض
 الكامل في المنقول ما يضا سببه وفي العقار ما يضا سببه وفي
 الهداية في مقام آخر لا يجوز االهة فيما يفسد الامهوتارة
 مفسومة الى قوله ولغا ان القبض مخصوص عليه في الهبة فهتوط
 كماله القول وفي الكفـ ما يذ لان القبض عبارة عن
 الحيازة وهو ان يصير الشيء في دهـ ز النابض والله اعلم *
 * جه صيفر ما يدل رح * در صورتيكه زيد دو بيگه ز من
 ملكو كه خود را به دختر ناما بالذات خود بهوش حهـ از كه اش كه بعد وفات
 زيد بدو خواهد رسيد وان اكون بدست زيد است به به بالعوض
 نمود و زيد از جانب دختر تعويض آن قبول کرده و به به نامده استخط
 کرد پس شه عا به به بالعوض مرقومه دست خواهد شه بان و به تقدير
 ثانی شرکا را بران دعوى سخته ميرسد يانه * الجواب *
 دانستني است كه به به بالعوض در اهل است بيع است
 في الاشياء وينعقد بلفظ الهبة مع ذكر البذل و اين چنين
 بيع بچند وجه باطل است اول آنكه مدار جواز بيع بر حصول

قائده استماعاً بین است و درین عقد هر چه در المبیع قائده نه در اکر
 موضوع به قیاس بهر در ملک وی بوده است * فی العالم المکبریه و هنا
 البائنه فبیع ما لا فائده فیهم و شراءه فاصد و لما فی العنايه لانه
 لا یغیر للممولی شیئاً لکن قبله لا ملک الرقبه ولا ملک التصرف *
دوم آنکه بیع عبارت است از مبادله مال بمال و در اینجا از
 احد الظرفین مال مفقود است زیرا چه هر دو عوض ملک بائع است پس
 در حقیقت بائع ملک خود بیع کرد پس ما به نسبت بیع مستحق نگرددید *
 لیا فیها ان البیع مبادله مال بمال و هو انما یتحقق بمال غیره
 لا بمال نفسه فلا یتحقق البیع موجوداً * سوم آنکه حکم بیع آنست
 که ثبوت ملک مشتری در مبیع و ملک بائع در ضمن مستحق شود
 و ملک در بدل بهر هر قیل از عقد مرقوم است * نسبت پدر که بائع
 است عامل بود پس حکم بیع مستحق نشد کما فی الہندیة اما
 حکم ثبوت ملک فی المبیع للمشتتری و فی الثمن للبائع
 اذا کان البیع بائناً * و هر گاه در ثبوت شفعه بر صحت بیع
 است و آن در اینجا مفقود پس دعوی شفعه هرگز بشی
 مویوب نمی رسد * فی الہنایة الشفعه تجب بعقد البیع
 و معناه بعول * لانه هو السبب لان صیبتها الا اتصال علی ما
 بیننا و الوجه فیہ ان الشفعه انما تجب اذا رغب البائع
 من المبیع فاذ لم یزل لا یجب الشفعه الی قوله و هذا زوال

حق البایع فلا یجوز له ان یشترى فی شراء فاعده والله اعلم *
هر لا تا محل و جبهه *

* ما قولکم در حکم الله تعالی *

در اینکه فرق در میان هبه بالعوض و مایه عوض چیست و رجوع
از هبه یعنی باز گرفتن شئی موهوب از موهوب له بعد و غل
و قبض وی در هبه مایه عوض جائز است یا نه اگر یکی از شئیهای
شئی اجمالی مجموع حصه خود را بکسی هبه بالعوض نماید درست باشد
یا نه نفی مرض الموت است یا نه اگر زنی با وجود اولاد آشیای
مورد ارث هبه بالعوض نماید این هبه درست باشد یا نه *

بیف و انوچروا * الجواب * در میان هبه بالعوض و مایه
عوض فرق متعدد است اول آنکه در هبه مایه عوض قبض شرط تمام
هبه است نه در هبه بالعوض دوم آنکه در هبه مایه عوض شیوع مایه تقسیم
مانع قبض مشروط به موت ملک موهوب له است لمان فی الدار
المختار و الطحطاوی در هبه بالعوض چنین نیست سوم آنکه
در هبه مایه عوض بشرط انتفای موانع هبه گانه رجوع جائز است نه در
هبه بالعوض و غیر ذلک و رجوع از هبه مکرره تحریمی است و نیز
بعضی تنزیهی و آشیای هفتگانه مانع رجوع است یعنی زیادت
مستحبیه در موهوب موت و اهب یا موهوب له و اخذ عوض و بدر

شدهن سو هوسب از ملك سو هوسب نه د علاق زو و بيت بو دن
در میان آن مرد و وقت هوسب بودن سو هوسب له ذی رحم محرم
و هاناك سو هوسب * كمانی الدر المختار و حکمها بشورت
الملك لله و هوسب له فخر لازم فله الرجوع و الفسخ و بیه ایضا
صح الرجوع فیها بعد القبض و اما قبله فلم تقسم الهبة مع
انتفاء مانعه الا نى و ان كره الرجوع نهرها و قبل تنزیهها
و لو مع امقاط حقه من الرجوع و فيه يمنع الرجوع نیها حروف
د مع خنقه ای الموانع السبعة الا تیسة فالدال الزیاده
قی نفس العین الموحیه لزیادة القيمة المقصلة و ان زالت
قبل الرجوع المیمورت احد العاقدین العین العوض و الخاء
خروج الهبة من ملك الموهوب له و الزاء الزر هیسة وقت
الهبة فلو وهب لامرأة ثم نكحها يرجع و لو وهب لامرأة
لا كعكسه و فی الطهطاری قوله كعكسه و هو ما اذا كان
الواهب الامراة للرجل نهجری فیہ حكم الصورتین انتهى
و القاف القراية فلو وهب لذي رحم مهورم منه نهبها ولو
ذمها او ممتا منالا يرجع و الهاء ملاك العیسن المومو بیه
و این جائز نیست در هوسب بالعوض * كمانی الدر المختار
و الطهطاری بعد ما بین احكام الهبة بشروط العوض و هذا
القول دلیل لكل ما ادعينا فی الهبة بالعوض و اما اذا

قال و بعتك بكذا فهو بيع ابتداء وانتهاء قوله ابتداء
 وانتهاء فيثبت لك منهما الملك في حقه ولا يؤتمدان من
 القليمر ولا يشترط قبض ولا يضره شروع * بما رآه در بهر بلا
 عوض شرط خيار صحیح نیست * كما في الدار و حکمها مسا
 بیوت الملك فهو لازم بله الرجوع والفمخ وعلم معه سه
 شرط الخيار فيها در بهر بلا لعوض که در حقیقت بیع است
 شرط خيار صحیح است فان بیع لما فيه في باب خيار الشروط و يصح
شرطه للمتبا يعه من معا ار لا حد هما بجزم آنکه بهر بلا عوض
سبب شروط فاسد بما ظن نمیشود بانکه شروط فرد بما ظن
میشود در بهر صحیح ماند * كما فيه و حکمها انها لا تبطل
بالشروط الفساده فهو علم على ان يعتقده تصحیح
و يبطل الشروط * و بهر بلا لعوض شروط فاسد بما ظن
میشود لان بیع و البيع يبطل بها كما لا يخف بی
و بهر بلا لعوض با شمریک فرد مشتی اجمالی مشاع را بجز است
که مرا نفا ولا یضر ها شروع عمل و نفاس زن مرض الموت
نیست شرعا جرا که آن مرضی است یا آفتی است غالب در ان بما کنی
دی بود * في حاصع الرموز من غالب حاله الملك که بعض
بجز من اقامة مصالحه حارج البيوت و مثل من بارز
وقلم ليقتل انصا من ارجم مریض مرض الموت *

و مرض که از آن صحت حاصل میشود حکم صحت دارد *
 فی الدار مرض صحیح منه کالصحة و اگر زنی در حالت صحت
 جمیع آشیای خود را بشهر بیب بالعوض نماید صحیح باشد
 چرا که در حالت صحت حق اولاد و ورثه با مال وی متعلق
 نمی شود کما مرد اگر در مرض الموت نموده باشد بیب بالعوض
 صحیح نباشد چرا که آن بیع است در حقیقت و بیع در مرض
 الموت از ورثه جائز نباشد * فی الهدایة بکفای ما اذا باع
 المرء من الوارث بمثل قیمته حیث لا یجوز عند لان حق
 بقیمته الورثة تعلق بعینه حتی کان لا حل له الا استخلاص
 باء قیمتة اما حق الغرماء تعلق بالمالیه و ما فتر قائل
 والله اعلم * لهولایا صحیح و حیه المرحوم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمة الله تعالی اجمعین *

آندرینکه شخصی در حالت صحت و ثبات عقول ببرد و پسران
 بالغ خود مکانی را بیب نمود و بقضه نشان نداد بلکه واپس خود در آن
 مقیم و متکین ماند پس بیب صحیح خواهد شد یا نه * الجواب *
 بیب مذکوره جائز و مفید ملک برای پسران است زیرا که قبض
 از شئ الط صحت بیب و مستمم آنست و یافه نشد * فی الدار المختار
 در شرائط صحتها فی الموهوبه ان یهکون مقبوضاً و لما فی الطحطاوی
 قوله علی الطل اخرج به الولد الکبیر فان الهبة لا تقهر

الا بقبضه ولو كان في عياله وقد ذكر في الهدية ولا يتم حكم
 الهدية الا مقبوضه ويستوى فيه الاحتمال والولد اذا كان بالغاً
 هكذا في المحيط * واگر خانه سو هوب کبیر محتمل القسمة باشد یعنی
 نفع آن در هر دو حال قبل تقسیم و بعد آن باقی ماند و تجزی موجب
 نقصان مالیتش نگردد پس شیوع در التصور است نیز موجب عدم
 جواز است * فی العالم کی ریة ولا تصیر فی صنایع بقسمه و بقی
 منتفعاً به قبل القسمة و بعد ما و در وقتا وی قاضی بخدا مذکور است
 لو وهب لابنه دارا و الاب ساکن فیها لم یجوز الهدیه والله اعلم
 * ما قولکم رحمہم الله تعالی *

اندرینکه زید در غالت صحت و ثبات عقل اندکی از مال خود
 بد خیر آن داده باقی هر آشیایه بسر مغیر خود بهر سود و قبض کما بعد
 فوت از بس همین بهر به تفصیلات بعض و رتبه بر بعض درست
 خواهد شد یانه درین تقدیر دفتر از ا بعد موت و ا هوب بهر چه تعرض
 و دعوی بر آشیایه سو هوب بسر میرسد یانه * الجواب *
 بهر صحیح است حاکم آنرا جائز و نافذ خواهد نمود اما پدر سبب
 تفصیلات بعض همزندان بزه کار خواهد شد * قاضی بخدا در حل
 و هوب فی صحقه کل المال للوالد حاز فی القضاء و یكون اما
 فیها صنوع فی الدار و لو وهب فی صحقه کل المال لو لد لا جاز
 و انهم فی التفصیلة و یجوز ان یعطی البعض دون البعض

حکما لکنه ترک الانصاف وان کان بعضهم فاجرا ارفاقا
 والبعض فقیها ما بلدا * هرگاه واهب بعض اولاد را با لکایه
 محروم کردن تواند پس بطریق اولی بعض را کم از حقش دادن
 خواهد توانست اما گناه کار خواهد شد و عمل مکروه فی شرح مسلم
 للمغروی یغنی عن ان یسوی بین اولاده فی الهبة الی قوله فلو
 فضل بعضهم او وهب بعضهم دون بعضهم فذهب الشافعی
 رسالک و ابی حنيفة روح انه مکروهة و لیس بهر دوام
 والهبة صهیحة * پس دختران را بیچ دعوی ذرا اموال بویست
 بصر صغیر نمی رسد پس مالک بصر مذکور مستحق گردید و دو
 مانع رجوع عن الهبة یافت شد اول موت واهب * قال فی
 الهدایة اریه موت احد المتعاقدين الی قوله و اذا مات الواهب
 عوارته اجنبی عن العقد القول * دیگر قرابت محرمه
 فی الهدایة وان وهب هبة لذي رحم محرم منه لم یرجع
 فیها لقوله عم اذا كانت الهبة لذي رحم محرم لم یرجع فیها
 والله اعلم * مولانا محمد رحیمه *

* ما قولکم روح *

اندرینصولات که اگر شخصی در حالت صحیح و ثبات عقل جمیع
 اماک خود را بفرزند ان خود به بعضی زیاده به بعضی کم به هر دو یا به محرومی
 بعض اولاد کان اماک را بیک فرزند به نماید پس بسبب محروم

کردن بعض اولاد یا زیادتی و کمی در حقوق او شان شخص مذکور
گناه گار خواهد شد یا نه و هبه مذکور را راعی الرادع مکام جائز خواهند
داشت یا نه * الجواب * اگرچه هبه مذکور که به نفسیان بعض
ولد بر بعض یا بجز می بعض شده است و مکروه و بموجب اتم
است حاکم آنرا جائز و نافذ خواهد داشت زیرا چه امین چنین هبه
نزد امام ابو حنیفه محمد و مالک راجح صحیح است * کما فی فتاوی
قاضیخان رجل وهب فی صحته کل المال للولد جائز فی القضاء
و یكون انما فیما صنع و فی الدر المختار و لو وهب فی صحته کل
المال للولد جائز و اتم و قال النوری فی شرح المهمل ینبغی
ان یسوی بین اولاده فی الهبة الی قوله فلیس بفضل بضم
دون بعض فهدی هب الشافعی و مالک و ابی حنیفه روح انه
منکرده راوس بهرام و الهبة صحیحة و فی القلمیة یجوز ان
یعطى البعض دون البعض حکما لکنه ترک الانصاف و ایضا
فی موضع سنه فان وهب ماله کلّه لابن محمد روح هو
آثم فان رسول الله ﷺ قال فی مثل هذه الصورة اتق الله
قال محمد روح و احیة نزه قضاء و ایضا قال النوری فی شرح هذا
کلیت ان هبه بعض الاولاد دون بعض صحیحة و الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندر مینگاه شخص مذکور غیر مجبور در حالت امانت نمود در

بجهت نقد بکاخ خودش حنظل طالب در کیل مکنو هزار ارضیات
 سور و نه و کسور به خود را با اسم و اری مخالفت مع رقم و غیره بعض
 دهر از رویه مهر بخشش به بالعرض نمود پس به مذکورده نماند
 و جائز و فی الحقیقت بیع است یا نه دشمنی سو هوب بدون
 اشتراط قبض در ملک سو هوب له خواهد آمد یا چه یا شخص
 مذکور بجز در یونی خودش مجبور و ممنوع التصرف خواهد شد
 پس به اشش صحیح و نماند نباشد بر تقدیر جواز به به بهوت
 ملک حاکم را فروختن اراضیات مبیعه و مملو که زوج برای
 ادای دیگدیون شوهر بتصور عدم جواز بیع اول میرسد یا نه
 بینه و ا توحروا * الجواب * به مذکورده جائز و فی
 الحقیقت بیع است * لما فی الحمادیه و اجمعوا علی انه لوقال
و میت هذا لك بكذا انه بیع و ایضا فیها من کشف المکتوم
ولو قال و میت هذا بكذا فهو جائز بالاحتماع و انه بیع
من الا بتداء القبول * و اراضی مبیعه مذکورده بجز در حصول
ایجاب و قبول ملک سو هوب لما یعنی زوج مذکورده متصل
خواهد شد * لما فی الاشباة المبیع و ملکه المشتري بالایجاب
و القبول و هكذا فی الکفاية و موقوف بر قبض نخواهد بود
لما صر و لما فی العنايه و اما من جهة الموهوب له فلان الملك
لا یثبت بالقبول بدون القبض بخلاف المبیع و ایضا فیها

یو قال ینالک روح یغنیعنا ملک فیه قبل القیص اعتبارا بالبیع
 بمجرده یونی کسی مجبور و مستیع التصرف نمی گردد * لما فی الهدایة
 * قال ایز هنیفة روح لا احجس فی الدین واذا رجوت
 د یون علی رجل و طلب غر صاؤة عبسه و الحجر علیه لم احجس
 علیه و هکذا فی العنایة * پس هر گاه تصرف مدیون غیر
 مجبور جائز و نافذ باشد همیشه مذکور با ما ریب صحیح و نافذ خواهد
 شد پس اراضی مذکور ملک زوج مزبور گردد بدین معده
 حاکم رانی رسد که برای اهالی دیگر دیون شوهر اراضی مذکور
 را بفرد شد پس پیشکینه این تصرف است در ملک غیر با
 اذن و رضای وی و آن بر این خانات مشرع و کتاب است *
 کما فی العنایة القصیر فی ملک الغیر بغير الاذن بمجر
 صحیح و هکذا فی الجلبی و فی الهدایة لانه تجارة بلا تراض
 فیکون باطلا بالنص و هو قوله تع الا ان یتکون تجارة من
 تراض و حکم حاکم که مخالف کتاب یا سنت یا اجماع است نزد
 حاکم دیگر قابل امضا و اثبات نیست * لما فی الهدایة و اذا
 وقع الی الفاضی حکم حاکم امضا الا ان یخالف
 الکتاب انوالمنة و الا جماع و الله اعلم *

* ما قولکم روح *

اندر اینکه شخصی اراضی مهو که خود را که مشاع قابل قسمت
است نصفش بزوجه خود هبه بالعوض کرد و نصف دیگر به سر
بیتبانی خود هبه نمود پس در ظاهر شیئی مشای درست باشد یا نه
و بر تقدیر ثانی عند القبض ملک ثابت خواهد شد یا نه و هبه بالعوض
اگر بازوجه کرده است صحیح است یا نه * الجواب *

هبه شیئی مشاع قابل القسمة بما افراز و قسمت درست نیست
و عند القبض ملک قاسم ثابت میشود * لما فی العالمک یه هبه المشاع
فیما یحتمل القسمة لا تجوز صواء کانت من شریکة او من
غیر شریکة ولو قبضها هل تفتد الملك قال حسام الدین رح
فی کتاب الوقایع ان المختار انه لا تفتد الملك و ذکر
فی موضع آخر انه تفتد الملك ملکا فاسدا و به یفتی و لما فی
مختصر الوقایع و لا تصح فی شیئی مشاع تقصیر فان قصیر و سلم صحیح
و هبه بالعوض که بازوجه کرده است درین صورت باطل و نادر است *
لما فی رهی بشروط العوض هبه ابتدا به فشرط قبضهما و تبطل
بالشروع و بیع انقضاء فیرد بالعیب و خیار الردیة و تهمة
الشفعة * پس سبب مشروطیت قبض هبه بالعوض باطل شد
چرا که درین صورت سبب شیوع قبض ممکن نشد و الله اعلم *
* ما قولکم رح * اندر اینکه عزیز نامی در حالت صحت جمیع
اراضی حصه سناو مه خود به برادر عینی خود سنش نخواستن ارضی بعوض

کذا بمحضو از مشهور و عادل پس بالعوض نموده مشتری مذکور را بر این
 دخیل و قابض گردانید. سفر اراکان بشتافت مشتری مذکور
 مدت حیات خود یعنی تا شانزده سال بران دخیل و قابض بوده
 انواع تصرفات شرعیه مثل بیع و غیره می نمود پس بعد از آن حال
 بائع مذکور وفات یافت و از حین وفات مشتری تصرف مذکور
 تا این زمان جایز مذکور در دخل و تصرف و در شرا و مشتری مذکور
 بوده است پس اینچنین پس بالعوض شرا بیع است یا نه در تقدیر
 اول بیع مذکور فایده ملک مشتری خواهد داد یا نه و برادر عاتی
 بائع مذکور سنی خواجه علی نامی بعد مدت ستادی چهل سال دعوی
 مینماید که پس مذکور صحیح نموده است جایز مذکور میراث میان
 است این دعوی باطل و ناروا است یا نه و بعد مدت ستادی
 بشت و پنج سال از حین وفات عزیز مذکور که با دانی دعوی
 در اشت گاهی پیش نیارده اکنون مدعی مذکور را میرسد
 که دعوی در اشت در آن نماید یا نه اجمعا تشابوا * الجواب *
 پس بالعوض مذکور در حقیقت بیع صحیح است لانی الدار الاختیار
 لو قال وهبت هذا بكذا فهو بیع ابتداء وانتهى في المآذیفة
 ولجه محتوا علی انه لو قال وهبت هذا لك بكذا انه بیع *
 هرگاه حقیقت بیع شد حکم بیع که ثبوت ملک مشتری است البته
 بر محقق خواهد شد لمانی الطحطاوی تحت قوله ابتداء و

فانتهى ، ثبت لكل منهما الملك في حقه ولا يمتنعان عن التملك
 ولا يشترط قبض ولا بضرة شيوع في الاشياء المبيع يملكه المشتري
 بالايجاب والقبول وفي العناية واما عين جهة الموهوب له
 (في الهبة بلا عرض) فلان الملك لا يثبت بالقبول بل بالقبض
 بخلاف البيع (اي كالهبة بالعرض) وفيها ايضا قال مالك
 يثبت الملك فيه قبل القبض اعتبارا بالبيع * و من ثبوت ملك
 برای مشتری مستحق گردید فسخ آن عقد هرگز درست نباشد و در اینجا
 مدت ستادی چنان سال منقضی گردیده دعوی مدعی مذکور خواه
 دعوی ابطال بیه مذکور باشد یا دعوی اربث هرگز درست نباشد
 چرا که بعد گذشتن نیمی و سه سال که امی دعوی شرطاً سموع
 نمیشود * لیاتی رد المأخوذ اذا ترك الدعوى ثلاثاً وثلثین سنة
 ولم یکن مانع من المدعی ثم ادعی لا تجمع دعواه لان ترك
 الدعوى مع التمسك یدل علی عدم الحق ظاهراً * یاکدر مقام
 دیگر از آن نوشته که بعد گذشتن با نذرده سال بغیر که امی مانع دعوی
 که امی دعوی خواه دعوی اربث باشد یا دیگر هرگز سموع نمیگردد *
لیأفیه قال المیر الخدوی فی حاشیة الاشیاء الخیر فی اعتباری
 شیخ الاسلام یحیی اذلی الشهر بالشهر بالانتقاری ان البلاطین
 الان یامرون بقضا تهم فی جمیع ولا یاتهم ان لا یسمعون دعوی علی
 بعد ماضی خمس عشر سنة سوی الوقف و الارث الی قوله

وَمَقْتَمَنَا أَنْ الْآرِثَ غَيْرَ مَمْنُونِي فَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ الْبُغْيِ هَذَا الْمَدْعَى

وَقَدْ نَقَلَ فِي الْحَمَادِ مِنْ الْمُهَنْدِ أَيْ أَيْضًا أَنْهُ كَتَبَ عَلَى

مَوَالٍ آخَرِينَ تَرْكُتُ دَعْوَاهَا الْآرِثُ بَعْدَ بَلَوِهَا حَمْسَ عَشْرَةَ

هِنَةَ بِلَا عِدْرَانِ الدَّعْوَى لَا تَسْمَعُ إِلَّا بِمَا مَرَّ سُلْطَانِي نَقَلَ أَيْضًا

مِثْلَهُ فَتَوَى تَرْكِيَّةً عَنِ الْمَوْتَى أَيْ السُّعُودَ وَتَعْرِيبَهَا إِذَا تَرْكُتُ

دَعْوَى الْآرِثِ بِلَا هَلِّ رَحْمَتِ عَشْرَةَ سَنَةٍ فَبَلَّ لَا تَسْمَعُ *

* الْجَوَابُ * لَا تَسْمَعُ إِلَّا إِذَا اعْتَرَفَ الْخَصْمُ بِالْحَقِّ

وَنَقَلَ مِثْلَهُ شَيْخٌ مَشَانِصًا الْعَرُكَمَالِي عَنِ فِتْنَارِي عَلَى الْفُتَي

مُفْقِي الرُّومِ وَذَلِكَ الَّذِي رَأَيْتُ عَلَيْهِ عَمَلٌ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا لَظَاهِرَانِهِ

وَرَدَ نَهَى جَدِيدٌ بَعْدَ سَمَاعِ دَعْوَى الْآرِثِ * بَسْ أَيْنَ رَوَايَاتُ

خَوْبٍ وَاضِحٍ كَرَدِيدٍ كَسَنَشِي خَوَابِ عَلِي رَاهِرِ كَزَنَسِيرِ كَبَرِ جَاهِدِ

فَكُورِ دَعْوَى وَرَأَيْتُ نَمَائِدَ جَوَا كَبَانِزِ دَسَالِ جَدِ بَلَكِ بَسْتِ بِنَجْمَالِ

بَعْدَ وَفَاتِ عَزِيزِ مَتَوَقِي كَذَشَتِ بَسْ دَعْوَاتِشِ بَاطِلِ وَتَابِلِ شَنِيدِ نِي

نِيَسْتِ وَجَاهِدِ أَدِزْ كُورِ حَقِّ وَرِثِ شَشْتِرِي مَرْمُومِ وَنَفُورِ رَاسْتِ *

وَاللَّهُ أَعْلَمُ وَحِكْمُهُ أَعْلَمُ * * * * *

اَنْدَرِيَنَكِ زَيْدِ عَمْرٍ رَا بِيحِي بِنَاوِ مِيَشِ خُوْدِ كِهْ يَسُوْرُ دَرِ شَكْمِ مَادُوْدِ

بِنَاوِ مِيَشِ وَيِ اسْتِ يَا اسْمُهُ دَرِ نَحْتِ خُوْدِ كِهْ يَسُوْرُ بَارِ يَاوَرْدِهْ بِرِ نَجْمَشِدِ

وَفُتَيْتِ وَجُوْدِ اَنْهَا بَقِيضِ فَرْمَايدِ اَمِيْنِ يَسُوْرُ عَا جَانِزِ بَا شَهْرِ يَانِهْ وَوَقْتِ

وَجُوْدِ اَنْهَا بَقِيضِ مَالِكِ خُوَا بَدِ شَهْرِ يَانِهْ * * * * *

* الْجَوَابُ *

هبة مذكورة جائز ومانع نخواهد شد زیرا چه بعد از دم فی الحال آید باشد
 فی قاضیه خان رجل و صب لاخر ما فی بطن عنقه و امره بقبضه
 اذا وضعت لا تصح وان قبض بعد الرضع لانها هبة المعدوم
 و فی العالم غیره شروطها ان يكون موجودا وقت الهبة
 فلا يجوز ما ليس بموجود وقت العقد فی الال و المختار جهت
 لا یصح اصلا لانه معدوم فی الاله ایه و المعدوم لم یس بمحل
 فوقع العقد باطلا فلا ینعقد * و هرگاه هبه مذکوره فاسد شد فائده مالک
 مویب که نخواهد داد و قبض مالک نخواهد شد * فی العنایة من
 و هب شقفا مشاعا فالهبة فاسدة ای لا یثبت الملك علی ما تقدم
 و فی الکفاية و من صب شقفا مشاعا فالهبة فاسدة ای لا یثبت
 حکما و هو الملك و ان اتصل به القبض مشاعا القول فی الچلمی
 قوله لا یصح الهبة الامهورا الی قوله معنساء لا یثبت الملك

القول والله اعلم * * ما قولکم رح *

اندرینکه هبه از مشرد که شایه هر که رقم سه آن از حصه
 زمیند از می یافته بودند و تفهیم و افزایش از حصص دیگران
 برادرزاده خود در حالت صحیح هبه نمود و پته را یا بنام
 مویب که گردانید و ما حصان را خود متصرف بود بعد چند ورش
 گذارشته فوت نمود در بنصورت صرف از نوشتن هبه بنام مویب که
 قبض کامل ثابت خواهد شد یا نه و بدون تحقیق قبض کامل هبه مذکوره

باطل است یا نه • ط ب جواب • فقط از نو یساییدن پنهان نام
 موهوب که قبض کامل نمی شود زیرا چه قبض کامل در شئی مشاع بدون
 تقسیم و افراز ممکن نیست و در هر قبض کامل شرط است • لسانی
 الهدایة لا یجوز الیهة فیما یقسم الا محصورة مضمومة الی قوله
 ولنا ان القبض منصوص علیه فی الیهة فی شرط حکماله و المشاع
 لا یقبله و فی الکفاية لان القبض عبارة عن الحیازة و هو ان یصور
 الشئی لی چیز الغایب و المشاع فی حیزه من وجه درن وجه
 لانه فی یونان من وجه و فی شریکه من وجه فتمسک الحیازة
 بالقبض • و مرگات نامت حیات و ایهیه مرفوعه فی تحقق نشد
 ایهیه باطل خواهد شد چه ایهیه مرض موت که در بعضی احکام کم وصیت
 که در ان قبض شرط نیست دارد بسبب عدم تحقق قبض تا حال
 حیات و ایهیه باطل میشود پس ایهیه در حالت صحت که اصلاً
 مشابیهت با وصیت ندارد بطریق ادلی باطل خواهد شد •
 لسانی الحکما دایة و صب فی مرض الموت و لم یصله حتی مات
 تبطل الیهة لان الیهة فی مرض الموت وانکانت و صیهة
 لکبها هیهة حقیقة فیقتصر الی القبض و لم یوجد و فی السراجیه
 اذا ذهب فی مرض الموت و لم یصله حتی مات تبطل الیهة
 و لیا افعال مکبریة و لا یجوز هیهة المریض و لا صداقته الا مقبوضه
 فاذا قبضت صارت من الثلث و اذا مات الراغب قبل التمسک بطل •

و چون همه در حرم باطل شد آشیای مذکور در ملک و این چه باقی ماند
 پس بسبب فوت وی بنگار و ارثانش منتقل خواهد شد
 و بحسب فرائض تقسیم خواهد یافت * لما فی الهدایة فی قبض
الهدایة علی الارث یکتفی بالشهادة علی قیام ملک المورث
 وقت الموت لثبوت الایة قال ضرورة والله اعلم * المسولانا

محل وجیهة الحرم * * ما قولکم روح *

که زید در حالت صحت بعض مال خود را به سرکانش با وجود
 پسران دیگر هدیه نموده تسلیم نمود و پسرش در آن مجلس
 قبض هم کرد این هدیه جائز و تمام خواهد شد یا چه * الجواب *

هدیه پدر به پسر خود در کل اموال جائز است و در بعض اموال
 بطریق اولی جائز خواهد شد * لما فی قاضیهضان رجل وهدیه
فی صدقة کل المال للولد جاز فی القضاء و فی العالمگیریة
قال لا ینه * این مال ترا کردم او قال بنام تو کردم او آن تو کردم
 او تکلم بکلام یجسری مجرأه فانه تمایک من الای بن و فی
فتاوی ذواجیه "رجل وهدیه لابنه و هو فی عیاله یشتراط قبض الای بن
 پس هرگاه هدیه جائز شد و تسلیم پدر و قبض پسر در آن مجلس
 یافت شد بلا شبهه نافذ و تمام خواهد شد * فی الهدایة الیه الیهة عقد
مشروع تصد بالایة یجاب والقبول والقبض و فی جامع الترمذی
و تشر الیهة بالقبض فی منجلیها ولو کان القبض بلا اذن صریح

وتتسم بالقبض بعد ان لو كان باذن صريح وفي شرح الوفاية
وتتسم بالقبض الكامل هي نتم الشهادة بالقبض التام الممکن
في الموهوب له فالقبض الكامل في المنقـول ما يما فيه وفي
العقار ما يما فيه والله اعلم *

ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينك هبة شئ مشترك دشاع شريك است
يا نه هبة فاسد به تسليم وقبض مفيد ملك است يانه
الجواب * صحيح اسم له في الحمادية ولورد حسب النصف

من شريكه من دار له يجوز وقيل يجوز وهو المختار
وفي الدر المختار وقيل يجوز لشريكه وهو المختار
اكره ابن جنين هبة نزدا امام اعظم روح فاسد اسم اما مفيد ملك
اسم نزدا على ثمة روح * في الحمادية هبة المشاع فيما يقسم
صحيحة عندهما وناسد عند ابي حنيفة روح غير باطله
حتى تفيد الملك عند القبض وهو المختار وفي الدر
الغرر عن الثصولين الهبة الفاسدة تفيد الملك بالقبض
وبه يفتى ومثله في البزازية والله اعلم من يماض

ما قولكم روح * • ما قولكم روح *

اندرينك شخصي يكه زمين که منافع آن سواد است يكه حاله

ابقاره داد و اجرت آن سه من شالی یا گندم یا شمشیر مقرر
 نمود شرط در سه خواهد شد یا نه و بدل ابقاره همان سه من از
 شالی و غیره دادن جائز باشد یا نه بیست و احوال و احوال *
 * الجواب * این عقد ابقاره با ریسب جائز است که نفع
 و اجرت آن معلوم است * لَمَّا فِي الْمَدَايِئِ لَا يَصِحُّ (الاجارة)
 تحتی تکرار المنافع معلومته و الاجرة معلومه (لقر له عمده
 من امتا حرا جهر ا فليعلم اجرة) فانها كما يدل بعبارة
 على كون معلومية الاجرة شرطاً يدل بدلالة قوله على
 اشتراط معلومية المنافع لان المعقود عليه في الاجارة
 هو المنافع وهو الاصل والمعقود به وهو الاجرة ولان الجهالة
 في المعقود عليه و بدله تفضي الى المنازعة كجهالة
 الثمن والمثمن في البيع * و در عقد ابقاره هر چه باشد باز
 نقد یاات مثل روپیه و پيسه با از کليات مثل شالی و از
 بوزونات مثل گندم و شکر و اسنان آنها اجرت مقرر کرد نش
 جائز است * لَمَّا فِيهَا اَيْضاً مَا جاز ان يكون ثمناً في البيع جاز
 ان يكون اجرة في الاجارة لان الاجرة ثمن المنفعة
 فاعتبر بتمن البيع و ما لا يصلح ثمناً يصلح اجرة ايضاً لاصل
 ان التجهية بين الثمن و الاجرة اعم و اخص مطلقاً اي
 كلما يصلح ثمناً يصلح اجرة و ليس كلما يصلح اجرة يصلح ثمناً

کالا عیان فبانه یصاح اجرة لا یصلح نمنا * پس معلوم شد که اجرت
 اجاره شالی مقرر کردن چنانچه باید است بشرطیکه آن شالی
 در خارج آن زمین بودن مشروط نبود و این صورت اجاره
 است که آنرا اهل قریه تنگاباگی گویند و الله تعالی اعلم لعالمه
 * ما حکمکم روح * اندرینکه زید نزد همرد و فرد

شالی و چند اشرفی امانت و ودیعت داشته باشد رفت بعد
 مراجعت وی همراه کار و ودیعت مذکوره کند و از گواهی چند کس
 ثابت شد که بعضی را از آشیای مذکوره عمر مذکور تصرف
 کرده و بعضی از آن نزد وی موجود است پس شرعا ضمان شئی
 است نه اینکه رد کردن بقیه بر همه واجب است یا نه * الجواب *
 واجب است لما فی الدار المختار لو منعه الود یعنی بعد
 طلبه بینه قادر را علی تسلیمها ضمن و ممکن است هر من
 جامع الی موز فان حبسها بعد طلب ربهما قادر علی التمسک
 اوجهها الی قوله ضمن ای المختودع فی مذاهب الصور
 الصلت لانه غایب فیها * پس هرگاه شرعا همرد مذکور غایب تر از
 یافت رد کردن آشیای موجوده بر او واجب * فی العالم کبریة
 و یجب علی الغاصب رد عینة علی المالك و فی الیه ایه و علی
 الغاصب رد العین المصروفة معفاة مادام قائما لقوله
 عمر علی الیه ما احدث حتی ترد و الله اعلم * *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

در حدود یک زید و فایز یا بدو چند وره و تر که اگر از اجناس
مختلفه بگذارد بعد در آن با هم صلح و اتفاق نمود و رضای خود را
آسبای مسترد کرد و باقی فاضل و تالیف تقسیم نماید یعنی بر خلاف
دعوی خود که از روی فرائض می یافتند برایا دتی و کمی موافق
قسمت قسمت نمودند و باقی فاضل خود را آوردند بعد از آن یکی
از وره انظار غبن دارا در ذممه قسمت میکنند پس قسمت
مذکور صحیح خواهد ماند یا نه و بر تقدیر اادل کسیر اذ ذممه
مذکور میرسد یا نه * الجواب * قسمت مذکور

صحیح است * لما فی الیه فی فصل کتبه فی القصة لان
القصة علی القفاصل حائزة بالقراضی و کسیر اذ ذممه
تیسر * لما فی البدایة و لو اختلفا فی التقسیم لم یلتفت الیه
لان دعوی الغبن و لا معتبر به فی البیع فکان فی القصة
لو جود القراضی * اما در کفایه گفته که صحیح آنست که
ذممه قسمت میرسد * حکمی عن الفقیه ابی جعفر الهمدانی
انه کان یقول فضائل ان یقول لا تسمع هذه الدعوی الی
قوله و لقائل ان یقول یسمع هذه الدعوی الی قوله و فی
فتاوی قاضی خان جعل القول الا خیر اولی و قال الشیخ
الامام ابو بکر محمد بن فضل یسمع دعوی الفلظ الغبن ای

تعد ما قدمت القرينة بالتراخي وله ان يبطل القصة كما
لو كانت القصة بقضاء القاضي وهو الصحيح ودر قاضي خان
تصحيح قول ثانی نوده و در تموی تصحيح قاضي خان مقدم بر
تصحيح ديگر ان نوده * حيث قال كلام قاضيخان مقدم لانه
اهل الترجيح وايضا في مقام آخر اقول تصحيح قاضي خان
مقدم على تصحيح غيره كما نص على ذلك عملا منه فاسم في القنية
ارضاهم شتر كذا و اقر كل واحد منهما بالانه لا دعوى له على
صاحبه و زرع نصيبه ثم اراد احد هما التمسح بالغبين فلسه
ذلك اذا كان الغيبين فاحشا عند بعض المشايخ و في جامع
الفتوي في القصة ولو كانت القصة بقضاء القاضي فظهر ضمن
فاجتس في نصيب احد هما تفسيح لان تصرفه مقيد بالعدل

القول والله اعلم ممولوي محمد وحيه *

چه سفير سايند رحمهم الله تعالى *

اندرينكه در ديار هند و بانگال اكثر مردمان كاه نخبه كه ظاهرا
تامن اين ازاير شتم باشد و بان آن كه باس و پاست بود
و بر طاشيه آن بنده رده انگشت ياسه ليس بايل از زرد
نقره سوسه بود بر هر مي تنه پوشيدن آن جائز باشد يا ممنوع
فجر ام و كرده * الجواب * جائز و درست بود * كهاني
المرآة يكره ان يلبس الكور قلنسوة من الخوي

اذ الذهب والفضة او الكرباس الذي خيط عليه ابريشم
 كثير ارضي من الذهب او الفضة او اكثر من قدر اربع
 اصابع ولا باس بان يكون على طرف القلمصورة قدر اربع
 اصابع من ذلك وكذا على طرف العمامة وكذا في الجبنة
 ولما في الهداية ولا باس بمسما ر الذهب يجوسل في حجر
 الفص اي في نقشه لانه تابع كالعلم في الثوب فلا يعد
 لا بما له وفي القميص علم من الذهب كالمنسوج يجوز فيه
 قدر اربع اصابع للرحال وكذا في القلمصورة في ظاهر الذهب
 يجوز قدر اربع اصابع ومكنا في اكثر كتب الفقه *
 و مراد از چهار انگشت مذکور چهار انگشت حضرت صبر بن
 الخطاب رض باشد که بالا بخفی ذلك علی من طالع مطولان
 الفقه در گاه پوشیدن گاه مذکور جائز گردید پس نماز آن
 بلا کراهت جائز خواهد شد والله اعلم لها فضل *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى *

اندرینکه زید چند بیگ زمین نزد صبر کرد و داشت مبالغ کند
 قرض گرفت پس در ادای خراج آن مابین هر دو اختلاف
 افتاد پس شرعا ادای خراج بر ذمه کدام لازم است *
 * الجواب * درینصورت ادای خراج بر ذمه
 زید را این لازم و واجب است عام است ازینکه قیمت

زمین از زمین فاعل باشد یا نه زیرا چه زمین ملک رهن است
بمس سونت و اجرت بقای زمین مرفوض است رهن لازم خواهد شد
 لما فی القهستجانی و علی الراهن و انلم یکن فی الرهن فصل
 مؤن تبقیته ای ما یحتاج الیه فی نفیس الرهن کا طعام
 و الشراب الی قوله و علیه العشر و الخراج و فی الدار المختار
 و نفقه الرهن و الخراج و العشر علی الراهن و الاصل فیہ
 ان کل ما یحتاج الیه لمصلحة الرهن یغنیه و تبقیته فعلی
 الراهن و فی الهدایة و کذلک اجرة الراعی و نفقه الرهن
 علی الراهن و الاصل ان ما یحتاج الیه لمصلحة الرهن او
 تبقیته فهو نفی الراهن سواء کان فی الرهن فصل اوله یکن
 لان العین باقی علی ملک و کک منافعہ سملوکه له فیكون
 اصلاحه و تبقیته علیه کما انه مؤنة صلبه کما فی الرد یعنه
 القول و الله اعلم * * * چه میفرماید اینک روح *

اندرینکه زید چند کانی زمین و گاو ماده شیرده و غیر ذلک
 کرده امشقه سبایغ کند اقرض گرفت و گفت تا وقتیکه زرست ادا
 نکنم زمین مذکور در کشتکاری خود داشته از آن انتفاع کن
 و شیر گاو مذکور بخورد پس هر مرتبه را این چنین نفع گرفتن
 اندرهن اگر چه رهن بان اجازت داده باشد و راضی بود
 چنانست یا نه * الجواب * این چنین انتفاع حرام

است * لما في الادراك المختار انه يكره للمرتبه ان ينقطع
 بالرهن وان اذن له الراهن قال المصنف رحمه الله عليه يحمل ما
 عن مهمل بن املهم ربح من انه لا يحل للمرتبه ان ينقطع
 بالاذن لانه ربوا قلت وتعليقه يفيد انها تهرجه في الابطال
 اباح الراهن للمرتبه ان ياكل الثمار او سكنى الدار او
 لبس الشاة المرمونة فاكلها لم يضمن وله منعها ثم افاد انه
 يكره للمرتبه ان لا تقف على ذلك وفي جامع الرموز انه
 يهرم الا نفعها من الرهن بلا اذن له اما بالاذن
 فيكره * والله اعلم لعالم *

* ما قولهم ربح * اندر يانکه هنده از جانب دختر
 هخره خود تصفيه که امی سماه از هر گای دیگر نبود و صاحبانه
 ساخت و بسبب آن نقصان حق مغیره مذکوره کردید اگر
 بعد باو غ بنقصان خود مطلع گردید و اصلاح نامه مر قومه و الله
 خود اعراض نموده مدعی حق خود باشد پس شده اصلاح نامه
 باطل و حش بد و خواهد رسید یانه بیغوا نشا بوا * انچو اب *
 مادر را اولیت تصرف در مال مغیره و مغیره نیست اگر بقدر
 ضرورت هر گاه که پدر نبوده باشد و آنها در پرورش مادر
 خود ایستادند مادر را فقط خرید و فروخت اشیای خورد و پوش آنها
 میرسد از اذن ان مغیره حاجت درست نیست بلکه هر گاه تاوان

آن بر ما ذار واجب ، فی الهدایة اللام الحولایة فیما یرجع الی
 حفظه و حفظ مآله و آیضا فیما یمه بهتلاف الام زکل سن یعرفها
 غیرها حیث لا یمکنون الا بعد صوت الالب او غیمته غیبه منقطه
 لامن تصرف هولاء للمضرورة ومع حضور الالب لا ضرورة
 فی الکفایة بتلاف غیر الالب من الاقارب لانه لا ولایة
 لهم اصلا فی التصرف * پس هرگاه مادر را بیع و شدا
 بطریق تجارت در مال مغیر جائز نیست که بمقتل تبع اسعه بفرم
 صلح از حق مغیر که مبنای آن بر خط و ام کردن حق او است
 بطریق اولی جائز نخواهد شد و ایضا نقصان حق وی عیان است
 فی الکفایة لأن الصلح منبذ علی الخط والمعامه حقه هرگاه
 صلح مذکور در دست نشد پس مغیر را بعد باو غ در دست با
 زبب اختیار خواهد شد که از صلح نامه اعراض نمود و حق خود
 تمام و کامل طالب نماید * لما هو الظاهر والله اعلم *

* چه میفرمایند زح * اندرینکه در مزاج ششوی

بغات اندوه فوت بر سرش خطی و جوانی راه یافته سواب
 الحواس گردیده است از هر سکوت و درزید و گفتگو
 و میاند و طاقت خانه داری یکسر ترک کرده و نغمه نقل است اگر
 در افالت جمیع استبای خود به خیر این خویش ها بخوبیش دیگر

بذریعہ وثیقہٴ ہبہ دہد حکم آن ہے • الجواب • حسب اظہار
 مستفتی نظریہ اقوال و افعال او و عا مجنون است زیرا کہ
 قرینت مجنون * و موآخه لال العقل بعینت بمنع جربان
 الانعال و الاقوال علی نهج العقل الا نادرا کما فی التوضیح
 بروصا دق من آید و تصرفات مجنون و ما معتبر نیست • فی الهدایة
 الاسباب المرحبة اللعجور ثلثة الصغر و الرق و الجنون
 الی قوله و لا يجوز تصرف المجنون المغلوب بهال لان
 المجنون لا تجامعه الا علیة فلا يجوز تصرفه بهال و فیها
 ایضا و الصبی و المجنون لا یصح عقودهما و لا اقرارهما لما
 یجدا و لا یقع طلاقهما و لا اعتاقهما و فیها فی المنزلة لان
 عقدا ما لا یصح الا من الال و فی الد و المنخنا و العجور
 و هو منع نفاذ تصرف و سببه صغر و جنون القول و فی قاضیخان
 و الصبی و المجنون یکون معجور و ابعجور و فی جامع
 الرموز العجور و هو منع نفاذ القول و سببه الصغر
 و الجنون الی قوله فالمراد بالمجنون الذي لا یفید فی اصلا
 و الله اعلم •

• چه صیغرمایندک رح •

اندرینک زید زمین کنارا بقیمت پنجاه روپیہ بدست صمرفروختن
 بقمر نمود و پنجاه شمن آن هفت روپیہ بیعانه بدین شرط گرفته
 بود کہ هرگاه هر باقی همه زرا دای نماید قبلا نوشته دهد و تصایم